

¹Then came together unto him the Pharisees, and certain of the scribes, which came from Jerusalem.²And when they saw some of his disciples eat bread with defiled, that is to say, with unwashen, hands, they found fault.³For the Pharisees, and all the Jews, except they wash their hands oft, eat not, holding the tradition of the elders.⁴And when they come from the market, except they wash, they eat not. And many other things there be, which they have received to hold, as the washing of cups, and pots, brasen vessels, and of tables.⁵Then the Pharisees and scribes asked him, Why walk not thy disciples according to the tradition of the elders, but eat bread with unwashen hands?⁶He answered and said unto them, Well hath Esaias prophesied of you hypocrites, as it is written, This people honoureth me with their lips, but their heart is far from me.⁷Howbeit in vain do they worship me, teaching for doctrines the commandments of men.⁸For laying aside the commandment of God, ye hold the tradition of men, as the washing of pots and cups: and many other such like things ye do.⁹And he said unto them, Full well ye reject the commandment of God, that ye may keep your own tradition.¹⁰For Moses said, Honour thy father and thy mother; and, Whoso curseth father or mother, let him die the death:¹¹But ye say, If a man shall say to his father or mother, It is Corban, that is to say, a gift, by whatsoever thou mightest be profited by me; he shall be free.¹²And ye suffer him no more to do ought for his father or his mother;¹³Making the word of God of none

چیزهایی که انسان را ناپاک می‌کند

¹و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند.²چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می‌خورند، ملامت نمودند،³زیرا که فریسیان و همهٔ یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذا نمی‌خورند،⁴و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی‌خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می‌دارند چون شستن پیاله‌ها و آفتابه‌ها و ظروف مس و کرسیها.⁵پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی‌نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می‌خورند؟⁶در جواب ایشان گفت: نیکو اخبار نمود اشعیا دربارهٔ شما ای رباکاران، چنانکه مکتوب است: "این قوم به لبهای خود مرا حرمت می‌دارند لیکن دلشان از من دور است.⁷پس مرا عبث عبادت می‌نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می‌دهند"⁸زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می‌دارند، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها و چنین رسوم دیگر بسیار به عمل می‌آورد. پس بدیشان گفت که: حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید.¹⁰از اینجهت که موسی گفت: پدر و مادر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد.¹¹لیکن شما می‌گویید که: هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید، آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست¹² و بعد از این او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.¹³پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید، باطل می‌سازید و کارهای مثل این بسیار بجا می‌آورید.¹⁴پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت: همهٔ شما به من گوش دهید و فهم کنید.¹⁵هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می‌سازد.¹⁶هر که گوش شنوا دارد بشنود.¹⁷و چون از نزد جماعت به خانه در آمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.¹⁸بدیشان گفت: مگر شما نیز همچنین بی‌فهم هستید و نمی‌دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می‌شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد،¹⁹زیرا

effect through your tradition, which ye have delivered: and many such like things do ye.¹⁴ And when he had called all the people unto him, he said unto them, Harken unto me every one of you, and understand:¹⁵ There is nothing from without a man, that entering into him can defile him: but the things which come out of him, those are they that defile the man.¹⁶ If any man have ears to hear, let him hear.¹⁷ And when he was entered into the house from the people, his disciples asked him concerning the parable.¹⁸ And he saith unto them, Are ye so without understanding also? Do ye not perceive, that whatsoever thing from without entereth into the man, it cannot defile him;¹⁹ Because it entereth not into his heart, but into the belly, and goeth out into the draught, purging all meats?²⁰ And he said, That which cometh out of the man, that defileth the man.²¹ For from within, out of the heart of men, proceed evil thoughts, adulteries, fornications, murders,²² Thefts, covetousness, wickedness, deceit, lasciviousness, an evil eye, blasphemy, pride, foolishness:²³ All these evil things come from within, and defile the man.²⁴ And from thence he arose, and went into the borders of Tyre and Sidon, and entered into an house, and would have no man know it: but he could not be hid.²⁵ For a certain woman, whose young daughter had an unclean spirit, heard of him, and came and fell at his feet:²⁶ The woman was a Greek, a Syrophenician by nation; and she besought him that he would cast forth the devil out of her daughter.²⁷ But Jesus said unto her,

که داخل دلش نمی‌شود بلکه به شکم می‌رود و خارج می‌شود به مزبله‌ای که این همه خوراک را پاک می‌کند.²⁰ و گفت: آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می‌سازد.²¹ زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی²² و طمع و خبثت و مکر و شهوت‌پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت.²³ تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.

شفای دختر از اهل فینیقیّه توسط عیسی

²⁴ پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ‌کس مطلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند،²⁵ از آن‌رو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده بر پایهای او افتاد.²⁶ و او زن یونانی از اهل فینیقیّه صورّه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند.²⁷ عیسی وی را گفت: بگذار اوّل فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.²⁸ آن زن در جواب وی گفت: بلی، خداوندا، زیرا سگان نیز پس خورده‌های فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.²⁹ وی را گفت: جهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد.³⁰ پس چون به خانه خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.

شفای مرد کر و لال توسط عیسی

³¹ و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولس به دریای جلیل آمد.³² آن‌گاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.³³ پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛³⁴ و به سوی آسمان نگرسته، آهی کشید و بدو گفت: أَفْتَحْ! یعنی باز شو.³⁵ در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حلّ شده، به درستی تکلم نمود.³⁶ پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ‌کس را خبر ندهند؛ لیکن چندان که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیاده‌تر او را شهرت دادند.³⁷ و بی‌نهایت متحیر گشته می‌گفتند: همه کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویا می‌گرداند!

Let the children first be filled: for it is not meet to take the children's bread, and to cast it unto the dogs.²⁸ And she answered and said unto him, Yes, Lord: yet the dogs under the table eat of the children's crumbs.²⁹ And he said unto her, For this saying go thy way; the devil is gone out of thy daughter.³⁰ And when she was come to her house, she found the devil gone out, and her daughter laid upon the bed.³¹ And again, departing from the coasts of Tyre and Sidon, he came unto the sea of Galilee, through the midst of the coasts of Decapolis.³² And they bring unto him one that was deaf, and had an impediment in his speech; and they beseech him to put his hand upon him.³³ And he took him aside from the multitude, and put his fingers into his ears, and he spit, and touched his tongue;³⁴ And looking up to heaven, he sighed, and saith unto him, Ephphatha, that is, Be opened.³⁵ And straightway his ears were opened, and the string of his tongue was loosed, and he spake plain.³⁶ And he charged them that they should tell no man: but the more he charged them, so much the more a great deal they published it;³⁷ And were beyond measure astonished, saying, He hath done all things well: he maketh both the deaf to hear, and the dumb to speak.